

جنبش اتحادیه ای و میخهای آخر تابوت سرنوشت اعتصاب کارگران بخش «خدمات» ! در سوئد

حیدر کریم

مینا فرمند

اگر تمامی جهان را آب ببرد دل سپردگان سندیکالیسم بویژه اشکال ایرانی آن و بطور اخص سندیکالیستهای تاز نفس گسسته از "چپ رادیکال دموکراسی طلب" را هر چه بیشتر خواب می برد. برای ادامه عشق ورزی به ساز و برگ جنبش اتحادیه ای یا باید به راستی تا مغز استخوان دل داده اساس بردگی مزدی بود و یا در غیر این صورت باید رنج فسیل وارگی در افکار و توهمات متراوش از شیوه تولید سرمایه داری دلیل امر باشد. اما به هر حال و مستقل از زمینه ها و ریشه ها این هم یک طنز بسیار بی مزه و تلخ تاریخ است که ما امروز بدبختانه حتی بیش از گذشته با این معضل در جامعه ایران و در رابطه با جنبش کارگری ایران مواجهیم. بارها شنیده ایم که اتحادیه گرایان سابق و لاحق و بویژه دومی ها در دفاع از اساس سندیکالیسم، با حداکثر شور و حرارت بر سر مخالفان فریاد می زنند که:

آهای باورداران به جنبش لغو کار مزدی! می دانید که بالا و پائین شدن هر یک تومان دستمزد چگونه کل زندگی یک کارگر ایرانی را زیر و رو می کند؟ و باز هم سخن از نقد سندیکالیسم و سندیکالیستها می گوئید؟! اینان، این عاشقان رفرمیسم، هیچگاه و در هیچ برهه ای از حیات اجتماعی شان قادر به درک حداقلی از درونمایه نظام کاپیتالیستی، از چند و چون بازتولید یا ملزومات خودگستری شیوه تولید سرمایه داری، از جا و مکان و موضوعیت بازتولید نیروی کار در بطن این مناسبات انسان ستیز و بالاخره از اجتناب ناپذیری تعمیق، تعمیق، تعمیق و باز هم تعمیق روز به روز سیه روزی طبقه کارگر در پروسه استمرار حیات تاریخی این نظام نشده اند و چنین بنظر می رسد که انگیزه ای برای کاوش و فهم این واقعیت در خود و در زندگی خود احساس نمی کنند. جنبش اتحادیه ای امروز بیش از هر زمان دیگری و در اشکالی متنوع تر از تمامی دوره های پیش، به ابزاری در دست سرمایه برای استمرار نظام سرمایه داری و تحمیل استثمار و ستم و بیحقوقی های ناشی از این نظام بر توده های کارگر دنیا تبدیل شده است. در همین حال هیچ چیز مسخره تر و بی معنی تر از این نیست که حدت فزون و فزونتر تناقضات جنبش سندیکالیستی با مصالح زیست و رفاه و آزادی و اساس زندگی طبقه کارگر را به عواملی مانند بوروکراتیزه شدن و تسلط این یا آن تندیس خاص در اتحادیه ها نسبت دهیم. پایه مادی این حدت، تناقض مستقیماً و بدون اگر و اما، در بطن شیوه تولید سرمایه داری، در فرایند تاریخی انحطاط هر چه حادثر و حادثر نظام کاپیتالیستی و در همگنی و همیشه ای سندیکالیسم با ملزومات طبیعی پروسه بازتولید سرمایه جهانی نهفته است. اتحادیه ها و کل جنبش اتحادیه ای در هر شکل و شمایل و در هر کجای دنیا به این دلیل حتی در قیاس با گذشته، بیش و بیشتر از هر نوع ظرفیت لازم برای بهبود وضع معیشتی کارگران تهی شده اند. که شرط و شروط بازتولید یا خودگستری سرمایه، به اعمال توحش و تعرض هر چه دژخیمان تر سرمایه به سطح زندگی کارگران دنیا گره خورده است. در کشور سوئد، جامعه ای که سرانه تولید ناخالص داخلی اش کماکان در قله قرار دارد و تاریخاً سرزمین نازش و بالش اتحادیه گرائی بوده است امروز دم و بازدم اتحادیه ها ممد حیات سرمایه است. سوسیال دموکراسی سوئد در فاصله میان ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ با کاهش ۱۲۶ میلیارد کرون از حداقل امکانات معیشتی و رفاهی طبقه کارگر سوئد همراه با برچیدن تاتاریستی

بیمارستانها، مدارس، خانه های سالمندان، مهد کودکها و بخش مؤثر آنچه که حاصل پیکار سالیان متمادی جنبش کارگری بود، توانست بدهی ۱۲۲۷ میلیارد کرون دولت را در طول مدتی کوتاه پرداخت کند. این اقدام دولت سوسیال دموکرات که ترجمه ساده اقتصادی آن تبدیل چند صد میلیارد کرون سرمایه اضافی و آزاد سرمایه داران به سرمایه سودآور با نرخ سودهای کلان از محل سلاخی معیشت و امکانات رفاهی توده های کارگر بود، همه جا با همکاری و پشتیبانی بی دریغ اتحادیه سراسری کارگران سوئد و دستگاه رهبری سرمایه سالار این اتحادیه یا حداقل بدون هیچ مخالفت و مقاومتی از سوی این اتحادیه انجام گرفت. این روند با همین محتوا و همین رویکرد از ۱۹۹۸ به این سوی نیز ادامه داشته است. در همین لحظه حاضر در طول هر سال حداقل ۲۰ مدرسه کلاس اول تا نهم در سوئد برای همیشه تعطیل می شود، ادغام مدارس و عوارض دهشتبار اجتماعی آن کل شرائط کار معلم، آموزش کودکان و جوانان و دستاورد سیستم آموزشی را به منجلا ب تباهی می سپارد و در عوض تمامی ارقام صرفه جوئی ناشی از این جنایت یکجا به ارقام نجومی سود سرمایه ها اضافه می گردد. اتحادیه سراسری کارگران سوئد مؤید بی قید و شرط این توحش کاپیتالیستی است. شمار بیمارستانها هر سال از سال قبل اندک تر، صف بیماران هر روز از روز پیش طولانی تر، تعداد شهروندان بیخانمان و فاقد مسکن هر ماه از ماه پیش فزونتر، خانه های سالمندان بطور مستمر در حال برچیده شدن و امکانات زندگی و کار معلولان ساعت به ساعت کمتر شده است. تمامی این کارها انجام گردیده و انجام می گردد تا سود سرمایه ها کوه پیکرتر و کوه پیکرتر شود، در این میان اتحادیه سراسری کارگران سوئد پشتیبان و تکیه گاه استوار تمامی این سیاستهای ضد کارگری دولت سوسیال دموکرات بوده است. شرائط کار کارگران در همه عرصه ها بدون هیچ استثناء و در قلمروهای مانند آموزش و درمان بگونه ای بسیار رقت بار رو به وخامت رفته است. شرائط بازنشستگی دردآور شده است و حقوق اولیه ای مانند مرخصی استعلاجی و تضمین شغلی دستخوش هولناکترین تغییرات به سود سرمایه و به زیان کارگران گردیده است. اتحادیه کارگری دستیار مطمئن دولت سوئد در سلب این حقوق اولیه از طبقه کارگر بوده است. تاریخ دو دهه اخیر جامعه سوئد تاریخ این نوع تعرضات نظام سرمایه داری علیه زندگی مردم کارگر و تاریخ تاخت و تاز بورژوازی در کلیه عرصه های حیات اجتماعی این طبقه بوده است. این تعرضات و تهاجمات نه فقط با هیچ مقاومتی از سوی دیوانسالاری منحط اتحادیه ای مواجه نشده است که بالعکس همه جا جواز عبور جنبش اتحادیه ای تضمین واقعی تحقق عملی آنها شده است. تیرگی و دراست کارنامه جنبش اتحادیه ای اما در این حد قابل تلخیص نیست. در طول سالهای اخیر رویکرد و همه وجوه حیات اتحادیه سراسری کارگران مصداق بارز «قاتل جان به جای قاتق نان» گردیده است. این نهاد اساساً منحل در در ساختار نظم تولیدی و مدنی سرمایه در طی این مدت دیگر نه فقط در هیچ کجا حاضر به هیچ دفاعی از ابتدائی ترین مطالبات کارگران نبود که عملاً وظیفه ایفای نقش میانجی میان سرمایه و کار را نیز به نفع سرمایه به کنار گذاشت. رک و عریان و عملاً از مسؤلیت انعقاد قراردادهای جمعی کار میان کارگران و سرمایه داران شانه خالی کرد تا از این طریق دست طبقه سرمایه دار را در فشار هر چه ژرفتر و ظالمانه تر بر معیشت و حق و حقوق توده های کارگر باز گذارد. در تمامی این مدت کارگران بسیاری از بخشها و از جمله محرومترین و ستم کشیده ترین بخشهای طبقه کارگر مانند کارگران بخش درمان و بیمارستانها، کودکان و مربیان کودکستانها، کارگران خانه های سالمندان، کارگران نظافتچی، آتش نشانی و ... حتی برای گفتگو پیرامون افزایش دستمزد چند سال یکبار خود نیز، از هیچ نوع حمایت اتحادیه برخوردار نشدند. انعقاد قرارداد انفرادی میان فروشنده نیروی کار و سرمایه دار به پیشنهاد طبقه سرمایه دار سوئد، حمایت سوسیال دموکراسی و پشتیبانی قاطع اتحادیه سراسری کارگران در تمامی این بخشها به اجراء گذاشته شد و بدین ترتیب طبقه سرمایه دار با فراغ خاطر، با یقین به سرسپردگی مطلق اتحادیه کارگری به ملزومات سودآوری سرمایه، با یقین به منفرد بودن

و تنها بودن کارگران و محرومیت کامل آنها از حمایت طبقاتی همزنجیرانشان هر چه خواستند بر سر کارگران آوردند. نتیجه محتوم این کارکرد ساقط شدن بیشتر و بیشتر توده های کارگر سوئد بطور کلی اما در همان حال پائین ماندن هر چه ژرف تر سطح دستمزد کارگران بسیاری از بخشها بطور خاص حتی در قیاس با گذشته و در قیاس با کارگران برخی بخشهای دیگر بود. توده های وسیع کارگر عرصه های بهداشت و درمان، آموزش، مراقبت از کودکان و سالمندان، آتش نشانی و نظافت در زمره لایه اخیر طبقه کارگر سوئد بوده و هستند. اینان در طی سالهای گذشته بندرت موفق به دریافت هیچ افزایش دستمزدی از سرمایه داران شدند. احساس تنهایی، هراس از بیکاری و وحشت از کینه توزی کارفرمایان در پایان دادن به استخدام آنها غالباً سبب می شود که حتی از خیر پافشاری بر مطالبه مزد بیشتر صرفنظر کنند. از این گذشته عبارت مزورانه و کاملاً آشنای «وضع اقتصادی جامعه خوب نیست» نیز همه جا مانند شمشیر خشم دموکروس بالای سرشان بود. فراموش نکنیم که درست در همین زمانی که سرمایه داران، اتحادیه کارگری و دولت سوسیال دموکرات هماغوش با راست افراطی و نئولیبرال بورژوازی سوئد از وخامت اقتصادی جامعه سخن می گفتند و همزمان کارگران سوئد را به قناعت پیشگی و تحمل شرایط فقر دعوت می کردند. ارقام سود بسیاری از تراستهای عظیم مالی و صنعتی سوئد از مرز دهها میلیارد دلار در سال فراتر و فراتر می رفت. انحصار دارویی «آسترا زنکا» یک سود سالانه ۴۰ میلیارد کرون را گزارش می کرد و حقوق سالانه مدیران و مشاوران و رؤسای شرکتها، حقوق نمایندگان مجلس و اعضای دولت، حتی حقوق سران اتحادیه کارگری با نرخهای جهشی حیرت بار رو به فزونی میرفت و در مدار میلیونها و گاه میلیاردها به خیره کردن چشمها می پرداخت.

فشارهای اقتصادی و همه نوعی ناشی از تمامی اشکال تعرضات سرمایه در طول دو دهه گذشته، بیکارسازیهای انبوه دهه ۹۰ و سرشکن شدن تمامی ساعات کار بیکار شدن بر کارگران شاغل بصورت فشار مضاعف و مرگبار کار، فرسودگی و استهلاک جسمی هولناک انبوه کارگران بر اثر این فشار متزاید و مضاعف، بیماریها و آسیبهای بدنی روزافزون ناشی از شرایط کار و دهها بلیه دیگر همه و همه با عوارض ناشی از هر چه بیشتر پائین ماندن دستمزد کارگران یکی پس از دیگری در همدیگر ضرب می شدند. در چنین وضعی طغیان کارگران بویژه بخشهای محروم تر آنها، حداقل توسل آنان به اعتصاب بویژه امری کاملاً مفروض و بدیهی بنظر می رسید. اعتصاب ماههای گذشته این کارگران خیزشی علیه بیحقوقی کاپیتالیستی کلاً و در عین حال مقاومتی علیه وضعیت عمیقاً ضد کارگری و دهشتباری بود که طبقه سرمایه دار، دولت سوسیال دموکرات و اتحادیه سراسری کارگران بطور متفق و همراز و هم پیمان به جنبش کارگری تحمیل نموده اند و همچنان تحمیل می کنند. با این مقدمه به سراغ اعتصاب و فراز و فرود رخدادهای آن می رویم. اما قبل از پرداختن به این کار یکبار دیگر از مدافعان جنبش اتحادیه ای و از سندیکالیستهای سابق و لاحق ایرانی، از آنانکه حتی سندیکای حاصل توافق سازمانی جهانی کار یا در واقع سازمان مجری سیاستهای صندوق بین المللی پول با رژیم اسلامی سرمایه داری را نیز از هول حلیم به مشابه محصول مبارزات خویش رکلام می کنند!! می خواهیم که در مقابل مردم کارگر دنیا پاسخگوی حرفها، افق تراشی ها و توهم آفرینی های ضد کارگری خویش باشند.

اعتصاب، مراحل گسترش و سرانجام کار

مذاکره هیئت میانجی کارگران بخشهای مختلف «خدمات» و کارفرمایان کمون حول مطالبه افزایش دستمزد کارگران در روز ۲۳ آپریل به شکست کامل منتهی گردید. کارگران خواستار یک افزایش ۵،۵ درصدی بودند،

رقمی که اگر به تمام و کمال مورد توافق قرار می گرفت و اگر بی هیچ کسر و کاهشی در رابطه با کل چندین ده هزار نفر کارگران «بخشهای خدماتی» سوئد به اجرا نهاده می شد هزینه سالانه اش در مجموع از ۱،۲ میلیارد کرون تجاوز نمی کرد. این رقم یعنی چیزی که نیاز جبری حداقل معیشتی دهها هزار کارگر سوئدی بود و دهها هزار کارگر این جامعه برای وصول آن دست به اعتصاب و مبارزه طولانی می زدند، حتی از آنچه که آقای Percy Barnevik فقط از طریق یک fallskarmavtal در یکی از قلمروهای بسیار بسیار ناچیز درآمدش دریافت می نمود حداقل ۲۰۰ میلیون کرون کمتر بود. این رقم یعنی کل مطالبه دهها هزار کارگر در حساس ترین و حیاتی ترین عرصه های کار مورد نیاز شهروند سوئدی فقط ۳٪ سود سالانه شرکت آسترا، کمتر از ۴٪ سود سالانه ولو یا سایر انحصارات غول پیکر سرمایه داری سوئد است. کل مبلغ ترمیم حداقل معیشتی چندین ده هزار نفر کارگر شاغل در پر زحمت ترین و پرمشقت ترین شرایط کاری در قیاس با سود سرمایه داران و درآمد صاحبان سرمایه یا حتی درآمد دولتمردان بورژوازی و سران اتحادیه کارگری سرمایه سالار چنین ناچیز بود، اما با همه اینها سخنگوی اتحادیه کمونهای سوئد بعنوان اصلی ترین کارفرمای طرف مذاکره، از پذیرش پیشنهاد کارگران مصرانه امتناع کرد. او به روال معمول اعلام داشت که اقتصاد سوئد تاب تحمل درخواست کارگران را ندارد!!! و اجرای مفاد قرارداد سالهای پیش یعنی یک افزایش ۳ درصدی حداکثر انعطافی است که از جانب سرمایه داران قابل تصور است. شکست مذاکره زنگ آغاز اعتصاب را بصدا در آورد، ۹۰۰۰ کارگر بعنوان طلایه دار اردوی اعتصاب در همان روز دست از کار کشیدند. رهبر اتحادیه سراسری، اتحادیه متال و رؤسای بسیاری بخشهای دیگر سازمان سراسری نه تنها به هیچ نوع جانبداری از اعتصاب دست نزدند که در بهترین حالت موضعی کاملاً تدافعی و سراسر منفعل اتخاذ کردند. در این میان رهبری متال و برخی دیگر همصدا با راست ترین جناحهای نئولیبرالی بورژوازی میزان افزایش مورد مطالبه کارگران را غیرمنطقی و مضر به حال جامعه یا در واقع مضر به سوداندوزی سرمایه داران و سرمایه سالارانی چون خویش اعلام داشتند!!! در مقابل این چهره کریه و سرسپرده سران اتحادیه، اما مردم عادی و کارگر سوئد بطور هر چه گسترده تر به جانبداری از اعتصابیون پرداختند. در نخستین نظر سنجی ها بیش از ۸۴٪ توده کارگر و فرودست جامعه از کارگران اعتصابی حمایت کردند، پدران و مادران کودکانی که نوباوگانشان به دلیل اعتصاب از مهد کودک محروم مانده بودند با سعه صدر و سخاوت ویژه طبقاتی و کارگری خویش اقدام کارفرمایان و ترمز آنها از پذیرش پیشنهاد کارگران را سخت محکوم نمودند. آنان همه جا گفتند که تمامی مشکلات نگهداری فرزندانشان را در عین اشتغال به جان میخرند زیرا مطالبه افزایش دستمزد حق مفروض و مسلم کارگران کودکیار است. اولیای دانش آموزان مدارس نیز با شور و حرارت تمام اعلام داشتند که کل مشکلات ناشی از تعطیل آشپزخانه دبستانها، دبیرستانها یا سرویسهای تغذیه مدارس را به جان پذیرایند. آنان همگی بطور عملی و خودجوش حمایت گسترده طبقاتی شان را از همزنجیران کارگر خویش ابراز داشتند. در این میان رؤسای اتحادیه ها و رئیس اتحادیه سراسری همه جا نقش منفورترین و مسخ ترین چهره های دلال سرمایه را بنمایش گذاشتند.

کارگران اعتصابی و اول ماه مه

اعتصاب کنندگان مراسم اول ماه مه را پیش روی داشتند و انتظار آن بود که این روز بزرگ سوای مراسم همیشگی سالانه اش به نمایشی بسیار عظیم از سوی کارگران علیه کارفرمایان و سرمایه داری سوئد تبدیل شود. اما منوال کار نه تنها چنین نشد که بالعکس این سران اتحادیه ها و سوسیال دموکراسی ضد کارگر بود که همه جا بساط عوامفریبی و توهم پراکنی باز کرد. موج تنفر کارگران از اتحادیه به چنان ارتفاعی صعود کرده بود که آنان درست در روز آخر ماه آوریل، در مقابل چشمان بهت زده آمادگان شرکت در میتینگهای نمایشی اول ماه، با ژستی بسیار نازیبا و ناشی از عمق ناآگاهی، به تحریم حضور کارگران در مراسم پرداختند!!! این اقدام کارگران که

خشم طبیعی آنها را نسبت به موجودیت سرمایه سالار اتحادیه و سوسیال دموکراسی نشان می داد در همان حال فاصله عمیق آنان از منشور و ملزومات مبارزه طبقاتی را به تمامی کارگران آگاه گوشزد می کرد. اعتصابیون بجای آنکه اول ماه مه را روز جهانی طبقه خویش، روز عروج انترناسیونالیسم کارگری و روز تجدید عهد همه کارگران دنیا برای پیشبرد پیکار بین المللی ضد سرمایه داری بدانند، بجای اینکه این روز را به یک تریبون عظیم کارگری علیه اساس کار مزدی، علیه بورژوازی سوئد، علیه دولت و علیه اتحادیه منحل در ملزومات نظم سرمایه تبدیل نمایند، آری بجای همه آنها آن را ارثیه مسلم سوسیال دموکراسی و اتحادیه مسخ در مصالح سرمایه تلقی کردند و با تحریم مشارکت در مراسم، عملاً تریبون خویش و سنگر صدور کیفرخواست طبقاتی خود را تسلیم سوسیال دموکراسی و ایادی اتحادیه نمودند.

دور دوم اعتصاب

اعتصاب در روز دوشنبه پنجم ماه مای با موجی نیرومندتر و در شعاعی بسیار گسترده تر قدرت مصاف خود را بنمایش گذاشت. شمار اعتصابیون با پیوستن چند هزار کارگر جدید از سایر بخشهای خدمات به رقم حدود ۱۵۰۰۰ نفر رسید. علاوه بر مریبان مهد کودکها، کارگران نظافت و رستوران برخی بیمارستانها و پاره ای مراکز دیگر نیز وارد اعتصاب شدند. فشار بر کارفرمایان تا حدودی شدت گرفت، فعالیت شماری از بیمارستانها و مراکز درمانی مختل گردید. مدارس به دلیل امتناع کارگران از نظافت کلاسهای درس و تعطیل کامل رستورانهای صرف غذای دانش آموزان یکی پس از دیگری تعطیل شدند. هزاران دانش آموز در سراسر سوئد با شور و هیجان زایدالوصفی به ابراز همدردی با کارگران و حمایت از مبارزات آنها پرداختند. آنان همه جا، در مقابل تمامی دوربینهای تلویزیونی امتناع کارفرمایان از پذیرش مطالبات کارگران را محکوم نمودند و خواستار احقاق حق کارگران شدند. افکار عمومی مردم کارگر و فرودست نیز پرشورتر از روزهای نخست مبارزات برحق و عادلانه کارگران را مورد پشتیبانی قرار داد. در این میان تنها جفدان آشیانه اتحادیه و مردارخواران اتحادیه چی بودند که لب از هر نوع حمایت فرو بستند و سکوت مرگبار خویش را به مثابه جواز مقاومت سرمایه داران ادامه دادند. در بسیاری موارد کارفرمایان سوسیال دموکرات در مقام رؤسا و مسئولین کمونی یا استانی مراکز کار حتی برخلاف ورق پاره های سنتی قوانین کار در جامعه سرمایه داری سوئد عملاً دست به اعتصاب شکنی زدند. آنان با اعزام نیروی جانشین برای کارگران اعتصابی، ابتدائی ترین حاصل پیکار تاریخی کارگران را نیز لگدکوب کردند. اعتصاب هفته های دوم و سوم را پشت سر گذاشت. کارگران به رغم حمایت گسترده افکار عمومی اقبال دیگر طبقه از لحاظ آرایش قوا و صف کشی طبقاتی در موقعیت بسیار ضعیفی قرار داشتند. در مورد نقش اتحادیه تا اینجا حدوداً اشاره کردیم، اما معضل مبارزه فقط در سرسپردگی سران اتحادیه و عدم حمایت دیوانسالاری اتحادیه ای از خواستهای عادلانه آنان خلاصه نمی شد. نفس جنبش اتحادیه ای، انفصال عمیق جنبش کارگری سوئد و دنیا از افق روشن پیکار علیه اساس کار مزدوری، سردرگمی و آویختگی گسترده توده های کارگر به سوسیال دموکراسی و کل موقعیت ضعیف جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر در سطح بین المللی همه و همه فشار خویش را بر هر اعتراض و اعتصاب و مبارزه کارگری در دنیا اعمال می کنند. اعتصاب کارگران « بخشهای خدماتی» سوئد نیز آثار تمامی ضربه های سخت این مهمیز را بر تن داشت. افکار عمومی طبقه کارگر از اعتصاب قویاً حمایت کرد اما این حمایت قادر به توسعه عملی بصورت یک نیروی مؤثر مادی نبود. پشتیبانی ها در مدار لفظ فرا چرخید و به یک جنبش مادی طبقاتی تبدیل نشد، زیر این کار نیازمند متشکل بودن کل کارگران در درون یک جنبش ضد سرمایه داری بود و طبقه کارگر سوئد از چنین سازمانیابی بکلی محروم بود. آحاد توده کارگر همه جا از اعتصاب جانبداری می کرد اما این همدردی و حمایت در پشت دیوارهای بلند اتحادیه گری به هیچ قدرت مادی اعتراض مبدل نمی گردید. از این که بگذریم کارفرمایان حوزه

هائی که کارگانشان در اعتصاب بودند در طول روزهای تعطیل کار نه فقط هیچ چیز را از دست نمی دادند که معادل کل دستمزد کارگران در روزهای اعتصاب به سرمایه و سود خود می افزودند. مطابق قانون کار نظام کاپیتالیستی و در چهارچوب مقررات جنبش اتحادیه ای، حقوق روزهای اعتصاب کارگران توسط صندوق پس انداز اتحادیه یعنی از جیب کارگران و در واقع از دستمزدهای اندوخته شده خود آنان پرداخت می گردید. این امر جبهه کارفرمایان را سخت نیرومند میساخت. ضرب المثل معروف «گل خودش گور خودش» در اینجا محققاً صدق می نمود. نه وخیم شدن وضع درمان بیماران کمترین گرد غمی بر چهره دولت سوسیال دموکرات و کارفرمایان کمونی می پاشاند، نه محروم ماندن انبوه کودکان سوئدی از مهد کودک و مشغله های در هم تنیده مادران و خانواده های آنان رخسار آکنده از طراوت و شادابی کارفرمایان را کمی به چروک می کشاند، نه تعطیل مدارس و کلاسهای درس دهها هزار دانش آموز سوئدی لحظه ای عیش سوسیال دموکراسی و حکام کاپیتالیست کمونها را منغض میکرد. نه فقط هیچکدام از این معضلات و مصائب کارگران خاطر شاد کارفرمایان و دولت آنها را نمی آزد که بالعکس کل دستمزد روزهای اعتصابی دهها هزار کارگر نیز به سرمایه داران و به ذخیره fallskarm ها و حقوقهای سالانه میلیونی آنها افزوده می گشت. توده های کارگر اعتصابی به همه این دلائل از لحاظ جبهه تقابل طبقاتی خود با بورژوازی و کارفرمایان در موقعیت ضعیفی قرار داشتند و سرمایه داران بالعکس سکوی قدرت خود را برای مقابله و مقازمت در مقابل مطالبات کارگران کاملاً مستحکم احساس می کردند.

در پایان هفته سوم اعتصاب خانم Yllva Torn رئیس و سخنگوی کارگران بخشهای خدماتی در پاسخ به اظهارات اتحادیه کارفرمایان که گفته بود «اقتصاد سوئد ظرفیت افزایش دستمزدهای مورد مطالبه را ندارد!!» را اخطار نمود که: «از تاریخ بیست و ششم ماه مه ۴۷۰۰۰ کارگر این بخش در ۱۳۷ کمون سوئد به کارگران اعتصابی خواهند پیوست» طول مدت اعتصاب این بار بر خلاف دوره های قبل بصورت نامعلوم اعلام گردید و معنای کار به درستی این بود که کارگران تا حصول کامل مطالباتشان اعتصاب را ادامه خواهند داد. معنای دیگر این اطلاعیه و اخطار نیز این بود که در پای بندی به تهدیدات اولیه، در هر دور و با گذشت هر هفته یا هر چند هفته خیل جدیدی از کارگران به مبارزات همزنجیرانشان و به سنگر پیکار آنها علیه کارفرمایان ملحق خواهند گردید.

اعتصاب از روز موعود دامنه و عمق بیشتری به خود گرفت. یک بخش از کارگران جدید که به اعتصاب پیوستند کارگران سرایدار مدارس vaktmastare ها بودند. بر اساس یک رسم و قرار دیرپای حاصل مبارزات طبقه کارگر سوئد، دخالت افراد و مقامات در رتق و فتق امور مؤسسات و مراکز کار هر گاه شکل جایگزینی نقش کارگر اعتصابی را احراز کند اعتصاب شکنی تلقی و جرم محسوب می شود. این دستاوردهای قدیمی جنبش کارگری اگر چه بسرعت باد در حالت زوال و نابودی است و تا کنون در بخش غالب خود نابود گردیده اند، اما بعضاً و از جمله همین قرار مورد اشاره هنوز سایه روشن تأثیر خود را حفظ کرده است. کارگران سرایدار در تعریف وظیفه شغلی خویش بعنوان مسؤلان مستقیم و اصلی گشایش ورودی مدارس در هر صبحگاه و بستن خروجی ها در پایاین هر روز درس محسوب میشوند. صبح روز ۲۶ ماه مای ورودی کلیه مدارس ۱۳۷ کمون سوئد در همه سطوح دبستانی و دبیرستانی بطور کامل ناگشوده ماند. تمامی رؤسا و معلمان آموزشگاهها در حالی که کلیه کلیدهای لازم را در دست داشتند پشت ورودی مدارس متوقف ماندند. استفاده آنها از کلید، اعتصاب شکنی مطلق بود و لاجرم چاره ای جز تمکین به اراده کارگران سرایدار و عدول از گشایش مدارس و کلاسهای درس نداشتند.

اطلاعیه خانم Yllva Torn و ملحق شدن ۴۷۰۰۰ کارگر جدید به اعتصاب کارفرمایان کمونها را با همه برگهای

برنده ای که در دست داشتند و با همه موقعیت ضعیفی که در وضعیت جنبش کارگری لمس می کردند، به هر حال تا حدودی دچار سرگیجی کرد. اقدام جدید کارگران نشان از عزم راسخ آنها به ادامه اعتصاب داشت و این امر بدون وجود یک چشم انداز مشخص پایان، حتی برای کارفرمایان هم قابل تحمل نبود. پیداست که نظم سیاسی و امنیت اجتماعی لازم برای پروسه بازتولید سرمایه و حراست از کیان سرمایه داری در نگاه طبقاتی سرمایه داران بسیار مقدم بر مقاومت در مقابل سنار و سی شاهی افزایش دستمزدهاست. کارفرمایان نخستین گام عقب نشینی را برداشتند، اما آنان پیش از بر داشتن همین یک گام به کلیه تدابیر و چاره اندیشی لازم برای تن دادن به حداقل ممکن پسگرد نیز دست یازیدند. در تمامی طول و عرض و ارتفاع دستگاههای تبلیغات جمعی، از درون صدها گزارش و مصاحبه و جلسه جمعی کوشیدند تا از عوارض سوء اعتصاب!!!! برای جامعه و نه از عوارض توحش، تعرض و سببیت نظام سرمایه داری علیه زندگی کارگران سخن بگویند. رئیس اتحادیه سراسری کارگران در منتهای سرسپردگی به منویات سرمایه، بار دیگر از بالا بودن توقعات کارگران اظهار نگرانی کرد!!! و به این ترتیب دلدادگی تا مغز استخوان خویش به ملزومات سودآوری بیشتر و بیشتر سرمایه ها و استشار هر چه ژرف تر و ژرف تر کارگران را به همگان اطلاع داد. رؤسای متال و برخی بخشهای دیگر از هیچ نوع همصداتی با سرمایه داران، اظهار دلسوزی برای آنان و معادل قرار دادن مصالح زندگی کارگران با سودآوری حداکثر انحصارات عظیم صنعتی و مالی سوئد دریغ نورزیدند. دولت سوسیال دموکرات و دنباله های آن مانند حزب چپ و محیط زیست به سهم خویش در تقویت جبهه کارفرمایان به همه تلاشهای لازم دست زدند.

در بطن چنین فضای مسموم و ضد کارگری از یکسو و در شرائطی که اعتصاب به تهدیدی جدی برای نظم عادی مراکز کار سرمایه تبدیل شده بود، ناگهان کارفرمایان دور جدید مذاکره با هیأت میانجی را ور دستور کار خویش قرار دادند. نمایندگان دو طرف یا در واقع نمایندگان یکطرف زیر نام دو طرف، در فاصله فقط چند ساعت قرارداد جدید کار را امضاء کردند. مفاد قرارداد بطور دهشتباری نسبت به شروط و پیشنهادات کارگران اعتصابی بیگانه و از آن دور بود. بر مطالبات کارگران در کلیه قلمروهای طرح شده خط قرمز کشیده شد و عمال اتحادیه در دنیائی آکنده از ارادت و خلوص و حسن نیت نسبت به کارفرمایان و در نقش قائم مقام و ولی امر کارگران هر چه به نفع سرمایه و به زیان کارگران بود یکرست توشیح نمودند. درست در همان روزهایی که توده هر چه بیشتری از کارگران برای پیوستن به اعتصاب و گسترش جنبش اعتصابی روزشماری میکردند. ایادی اتحادیه دست در دست نمایندگان کارفرما حکم پایان اعتصاب را به اطلاع همه کارگران رساندند. آنان همزمان حاصل مذاکرات را بشرح زیر در اختیار کارگران و رسانه های جمعی سوئد قرار دادند.

محورهای اساسی مطالبات اولیه کارگران در روزهای پیش از شروع اعتصاب و هفته های تداوم مبارزه عبارت بود از:

۱. یکساله بودن مدت قرارداد و پرداخت فوری مطالبات مورد مذاکره
 ۲. افزایش ۵،۵٪ برای کلیه کارگران در همه قلمروهای موضوع گفتگو
- در طول ساعات مذکره نمایندگان اتحادیه به سرعت از میزان افزایش ۵،۵ درصدی عقب نشستند، آنان در رابطه با زمان قرار داد نیز بجای یکسال با دو سال توافق نمودند. بر پایه مصوبات اجلاس مشترک، اولاً کارگران به لحاظ شمول احکام مذاکره دسته بندی شده و به رگوههای مجزا تقسیم می گردیدند!! ثانیاً بر اساس این دسته بندی میزان افزایش دستمزد آنها کاملاً با هم متفاوت می شد. ثالثاً در حالی که کارگران عرصه های مورد استحقاق بیشترین افزایش هنوز ارقام پیشنهادی مطالبات اعتصاب را حصول نمی کردند، کارگران بسیاری از قلمروها حتی تا نصف رقم مورد درخواست نیز به حقوقشان اضافه نمی شد. رابعاً آنچه که توافق می شد در همان سال نخست قابل اجراء نبود، بلکه در دو نوبت متوالی در طول دو سال جامعه عمل می پوشید.

- جدول زیر تعارضات و اختلافات فاحش میان مطالبات اولیه کارگران اعتصابی و مفاد قرارداد میان نمایندگان اتحادیه کارگران!! و کارفرمایان را خاطرنشان می سازد.
۱. مدت اعتبار قرارداد پیشنهادی کارگران ۱ سال
 ۲. زمان اعتبار مورد توافق هیأت ۲ سال
 ۳. افزایش درخواستی کارگران ۵،۵٪ برای کلیه افراد
 ۴. افزایش مود توافق قرارداد ۳،۲٪ بطور متوسط برای سال اول و همین میزان برای سال دوم
- توضیح: کارگران بهیار مراکز درمانی و کارگران خانه های سالمندان در سال اول ۵٪ و در سال دوم ۲٪ کارگران کودکیار و سایر کارگران مشابه در سال اول ۲٪ و در سال دوم ۵٪ دریافت می نمودند.
۵. حداقل دستمزد ماهانه بر پایه پیشنهادات کارگران اعتصابی ۱۴۰۰۰ کرون
 ۶. حداقل حقوق ماهانه مطابق مفاد قرارداد ۱۳۰۰۰ کرون از اول اکتبر سال جاری فقط برای کسانی که دارای مدرک تحصیلی دیپلم هستند و سن آنها از ۱۹ سال بالاتر باشد.

اعتصاب بطور واقعی شکست خورد. کارگران از احقاق ابتدائی ترین مطالباتشان باز ماندند. کارفرمایان نیروی پیروز مصاف بودند و اتحادیه کارگری در ایفای رسالت خود به مثابه دلال محبت سرمایه و دلال مظلومه کارگران مثل همیشه برنامه کارش را قرین توفیق یافت. عکس العمل کارگران در بخشهای مختلف «خدمات کمونی» اگر چه یکسان نبود اما در مجموع از نارضائی و در پاره ای موارد از خشم و انزجار کارگران حکایت داشت. فقط چند ساعت پس از اعلام نتایج مذاکرات هیئت میانجی، کارگران آتش نشانی اخطار کردند که برای خود اتحادیه جداگانه ای تأسیس خواهند نمود! و راه خود را از اتحادیه کارگران کمونال سوئد جدا خواهند ساخت! کارگران هیچ یک از بخشها نسبت به مفاد قرارداد ابراز رضایت نکردند و مصوبات هیأت را مرود تأیید قرار ندادند. با همه اینها ختم اعتصاب توسط سران اتحادیه اعلام و از فردای آن روز اجتناب کارگران از حضور در مراکز کار غیبت تلقی می شد.

درسهای شکست اعتصاب

شکست اعتصاب کارگران کمونال مطلقاً پدیده جدیدی نبود. کارگران سراسر جهان و از جمله کارگران اروپا و سوئد تاریخی طولانی از این شکستهای پی در پی و روزمره را در کارنامه حیات اجتماعی خود ضبط کرده اند. در طول چند دهه اخیر نیز هیچ ماهی نگذشته است که شماری از اینگونه اعتصابات شکست خورده به طومار شکستهای پیشین اضافه نشده باشد. اعتصاب چند میلیونی کارگران فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، اتریش و هلند در همین یکی، دو سال اخیر، اعتصابات میلیونها کارگر اروپای غربی و شرقی در چندین سال پیش، اعتصاب یکساله میلیونها معدنچی انگلیسی در دهه ۸۰ و در یک کلام کلیه مبارزات و اعتراضات و اعتصابات بزرگ توده های کارگر دنیا برای ابتدائی ترین مطالبات معیشتی خود که عموماً در قبال ثمن بخشی بی تأثیر بدون هیچ نتیجه قابل دوام به پایان خود رسیده اند. اعتصابات بزرگ با دستاوردهائی کوچک و سخت رو به فنا که به دنبال همه آنها زندگی کارگران به روند وخامت خود و منحنی انباشت و سود سرمایه داران به سیر صعودی خود ادامه داده است. اتحادیه گرایان بطور کلی و از جمله نسل حاضر سندیکالیستهای مریخی و بی ریشه ایرانی این شکستها را نه فقط شکست میدانند که تک تک آنها را به مثابه اوراق زرین تاریخ جنبش کارگری مورد تقدیس قرار می دهند. دستیابی طبقه کارگر ایران به امکان اعتصابات از این نوع و با این نتایج آخرین برد انتظار اینان است و چنین است که توفیق کارگران تا این حد را هزاران بار از سر آنها زیاد میدانند!!! و درست بر همین مبنی بر سر کمونیستها فریاد میکشند که «راستی راستی شما اهمیت یک ریال و یک تومان

را در زندگی کارگران می دانید و باز هم از ورشکستگی اتحادیه، از سترونی مبارزات سندیکالیستی و از ناچیز بودن حق سندیکا برای کارگران سخن می رانید!! بگذریم تکلیف عشاق رفرمیسم و دلدادگان برد تأثیر جنبش اتحادیه ای کاملاً روشن است. از طبقه کارگر، از مبارزات ضد سرمایه داری کارگران و از علل و موجبات واقعی عقیم بودن اعتراضات سندیکالیستی حرف بزنیم. از این بگوئیم که کارگران دنیا در حصار دوزخ سرمایه داری و زیر تازیانه مرگبار تهاجمات ثانیه به ثانیه سرمایه جهانی باید چکار کنند. تکلیفشان با اتحادیه ها این نهادهای منحل و مضمحل در ملزومات نظم سرمایه و ابزار دست سرمایه داران چیست؟ به این بپردازیم که زمینه اصلی شکست اعتصاب کمونالهای سوئدی چه بود و آنان و سایر همزنجیرانشان برای گریز از تحمل این شکستها در آینده چه راهی باید در پیش گیرند؟

اعتصاب کارگران کمونال و هزاران اعتصاب دیگر از این دست حتی با فرض اینکه به اهداف اعلام شده خود دست می یافتند یا دست یابند باز هم از نوع اعتصابات شکست خورده اند. نسبت دستمزد سالانه کل طبقه کارگر سوئد به آنچه که بورژوازی آن را تولید ناخالص داخلی می نامد در سال ۲۰۰۳ در قیاس با شروع دهه ۹۰ بطور خیره کننده ای افت کرده است. در طول این مدت قراردادهای کار با ضرب اعتصاب یا حتی بدون ضرب اعتصاب لباس عمل پوشیده و ظاهراً کارگران هر از چند گاهی به افزایشی در حقوق خود دست یافته اند. اما محصول مستقیم این فرایند، تنزل فاحش سطح معیشت و رفاه اجتماعی کارگران بوده است. نسل جدیدی که اینک در نیمه نخست هزاره سوم، دوران جوانی خود را آغاز می کند به احتمال زیاد قادر به تصویر تمایزات زندگی کنونی کارگران سوئدی با ۱۵ سال پیش آنها نخواهد بود، زیرا آنچه که طبقه کارگر سوئد حتی در همین سیاهچال مرگبار سرمایه داری در دو دهه پیش داشت امروز از دست داده است. در مورد روند رو به قهقرای معیشت و امکانات اجتماعی کارگران سایر مناطق دنیا در طول این مدت نیاز به گفتگوی بیشتر نیست. شاید ذکر این یک نکته خالی از لزوم نباشد که بر پایه آمارهای بین المللی نرخ افزایش دستمزدهای واقعی در سه غول صنعتی عظیم دنیا یعنی امریکا، ژاپن و آلمان از ۶٪ در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ به ۳٪ در سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۳ و به کمتر از ۱٪ در دوره پس از آن سقوط نموده است. این آمارها در مورد سوئد و انگلیس و فرانسه و کشورهای مهد قدرت جنبش اتحادیه ای نیز با اندکی کم و زیاد کاملاً صدق می کند.

همه اینها گواه بارز این واقعیت است که مبارزات سندیکالیستی حتی در موارد بظاهر پیروز نیز حتی در رابطه با همان اهداف تعریف شده و تضمین شده خود جنبش اتحادیه ای نهایتاً شکست و باز هم شکست را متحمل شده است و از این روی آنچه بر اعتصاب کمونالهای سوئدی در ماه مه امسال رفته است، تنها تصویر ناقصی از شکست کلیه این نوع مبارزه و اعتراض بوده است.

پرسش اساسی این است که ریشه های واقعی این شکستها در کجا قرار دارد و چگونه می توان از زنجیره این شکستهای پی در پی رهائی یافت؟

جنبش اتحادیه ای بستر قبض روح مبارزه طبقاتی توده های کارگر علیه سرمایه داری است. کارگر یا کارگران و طبقه کارگری که ابعاد انتظار و نیروی پیکار خود را با منشور و مقررات این جنبش لاک و موم میکنند عملاً دنیای بردگی مزدی و رابطه خرید و فروش نیروی کار را چهاردیواری جاوید زندگی خویش می سازند و به این ترتیب چک و چانه زدن برای ادامه معاش در گستره مصالح و منویات ارزش افزائی سرمایه را بعنوان تمامی برد قدرت و ظرفیت اثرگذاری طبقه خویش بر تاریخ و بر کل هستی موجود تعریف مینمایند و پذیرا میگردند. این کار عملاً و به دور از هر نوع شعاربافی به معنای امضای زیوانه ترین و ذلیلانه ترین تسلیم نامه ها در مقابل یک شیوه تولید و مناسبات اجتماعی ماهیتاً انسان ستیز، درنده و در همه شئون متناقض است. اساس هستی این شیوه تولید بر استثمار هر چه ژرف تر و ژرف تر کارگران، بر انفصال جامع الاطراف توده های کارگر از هر نوع

دخالت در سرنوشت زندگی و محصول کار خویش استوار است. این درونمایه سرمایه است که هر چه کارگران بیشتر تولید کنند بیشتر از محصول کار خویش جدا میگردند. هر چه بر قدرت سرمایه بیافزایند خود زبون تر و مستأصل تر می شوند، هر چه به خودگستری و توسعه انباشت سرمایه مدد رسانند خود دهشتبارتر از هستی ساقط میشوند. در چنین نظام و در سیطره ملزومات نظم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی چنین شیوه تولید تمام بربرمنشانه ای نمی توان با بستن قرارداد کار و مذاکره آکنده از صلح و صفای میان نمایندگان سرمایه دار و کارگر چشم انتظار زندگی شرافتمندانه و انسانی بود. پایه موجودیت جنبش سندیکالیستی درست به همان اندازه بر ویرانه سازی بنای قدرت طبقاتی کارگران پایه ریزی شده است که هستی تولید سرمایه داری بر سلب هستی کارگر بنا گردیده است.

برای گریز از شکست اعتصابات، برای فرار از شکستهای عظیم و پی در پی تاریخی یک راه بیشتر در پیش روی طبقه ما نیست. باید در تمامی عرصه های حیات اجتماعی علیه اساس موجودیت سرمایه داری پیکار کرد. باید بجای نامنویسی در اتحادیه های منحل و مضمحل در نظم بردگی مزدی، در درون یک جنبش عظیم سراسری ضد کار مزدبگیری متشکل گردید، باید بجای مسخ تمامی قدرت و ظرفیت پیکار خود در دیوانسالاری پوسیده اتحادیه ای در درون یک جنبش گسترده شورائی سازمان یافت. جنبش ضد سرمایه داری مطلقاً جنبشی افسانه ای و مرموز نیست. سرمایه داری پایان تاریخ نیست. محصول کار و تولید و نظم زندگی بشر به شیوه ای بنیاداً متفاوت و متضاد با وضعیت حاضر می تواند برنامه ریزی شود. توده های عظیم طبقه کارگر دنیا و توده های کارگر هر جامعه جداگانه، به راحتی و میلیونها بار راحت تر از سرمایه داران و دولتهای سرمایه داری می توانند پیرامون پروسه کار و سرنوشت محصول کار خویش تصمیم بگیرند. چرا ما کارگران و چرا کارگران سراسر دنیا در حال حاضر بطور عملی و حی و حاضر دست اندرکار طرح بدیل شفاف و بالفعل طبقاتی خویش برای پایان دادن به بود و بقای سرمایه داری و برپائی جهانی فارغ از استثمار و طبقات و دولت و تبعات حقوقی و سیاسی و اجتماعی نظم بردگی مزدی نیستیم؟ فقط و فقط ناشی از فشار دهشتبار افکار، توهمات، خرافه ها و باورهای مسمومی است که توسط نظام سرمایه داری در سلول سلول مغز و ذهن و هستی فکری ما کشت گردیده است. همان خرافه ها، افکار و اعتقاداتی که توسط عشاق جنبش سندیکالیستی نیز بطور دائم در وجود ما آبیاری و تقویت میگردد.

قدرت ما و کل ظرفیت تأثیر گذاری ما در کارزار تغییر عینیت موجود، تنها و تنها در تشکل آگاهانه طبقاتی و ضد سرمایه داری ما می تواند تبلور یابد. ما باید به مثابه یک طبقه بین المللی، متشکل از اکثریت عظیم جمعیت کره زمین و جمعیت هر کشور جداگانه، نشان دهیم که می توانیم و شایستگی آن را داریم که کل کار و تولید و زندگی اجتماعی و محصول کار نسلهای متوالی خویش را بگونه ای برنامه ریزی کنیم و سازمان دهیم که همه چیز، هر چه در دنیا تولید می شود و هر کاری که انجام می گیرد در خدمت رفع مایحتاج معیشتی و تضمین حداکثر رفاه اجتماعی ما باشد. ما باید نشان دهیم که از تمامی قدرت لازم برای برپائی جامعه ای بدون کار مزدوری، بدون دولت بالای سر جامعه، بدون وجود طبقات، بدون استثمار و ستم، بدون هیچ نوع تبعیضی در هیچ زمینه ای از حیات اجتماعی انسانها برخورداریم. ما باید منشور زنده، شفاف، مستدل و عملی برپائی این شکل زندگی را در هر جامعه و در سراسر جهان در دست داشته باشیم. ما باید در کلیه مناطق گیتی حول چنین منشور و منشورهائی متحد و متحزب و متشکل باشیم. به میزانی که ما اینگونه متشکل شویم، به میزانی که قدرت طبقاتی خود از درون این نوع متشکل شدن بنمایش گذاریم، به هر میزان که آحاد طبقه ما در جنبشی شورائی حول این دورنما متحد شوند به همان میزان نیز قدرت خواهند یافت که مطالبات و انتظارات خود را عمیق تر و مؤثرتر و پایدارتر بر بورژوازی تحمیل کنند. از طریق پیکار حول یک دورنمای روشن و زنده و حی و

حاضر طبقاتی برای محو سرمایه داری است که می توان اولاً در مبارزات هر مقطع و هر دوره علیه بورژوازی به پیروزی دست یافت و ثانیاً و اساسی اینکه در همین راستا کل موجودیت نظام ضدبشری سرمایه داری را برای همیشه از صحنهٔ حیات بشر جاروب کرد.